

صراط



ادبیات در حقیقت رابط میراث فرهنگی یک کشور از نسلی به نسل دیگر است که اگر نباشد، ما می توانیم پرزشک، مهندس، صنعتگر و عالم داشته باشیم، اما برای دنیای دیگری؛ نه برای دنیای این جامعه و این مرز و بوم. ادبیات مثل آن زن‌های انتقال خصوصیات است که اصلاً وراثت و نسل را اینها حفظ می کنند. ادبیات است که اتصال یک ملت را به گذشته

نسبت ادبیات و فلسفه در شرق و غرب عالم

دیکنز قابل درک تر است یا هایدگر؟!

تحلیل حمید حسینی*



ضعف خردورزی و اندیشه مبنایی در جامعه امروزه به سطحی شدن تفکرات منجر شده است. به تبع این سطحی شدن، هنر کار کرد خود را به سرگرمی فر و کاست داده و از تفلسّف و اندیشیدن بهره ای از آن بشر نمی کند. در دوران پست مدرن تلاش هایی برای نزدیک کردن ساخت تفکر به ادبیات صورت گرفته است؛ اما آیا همیشه در غرب به ادبیات به شکل ابزارى برای تر و بیج فلسفه نگاه می شده یا اینگونه بوده که ادبیات با فلسفه بیگانه بوده است؟ آ یا در جهان غرب و شرق امروز و دیروز

■ ادبیات‌گر بزان فلسفه یونان

ادبیات غرب در زمان یونان غنای ویژه‌ای دارد. شعر هومری در یونان را می توان یکی از آثار بزرگ ادبی – فلسفی به حساب آورد و گفتار این شاعران جای فلسفه را در عصری که هنوز این واژه به کار نمی رفت، پر کرده بود. کلمه «فیلسوفیا» به معنی دوستدار و طلب کننده دانش، از زمان فیثاغورث کلید می خورد. پس از فیثاغورث این سقراط است که علم فلسفه را به دست می گیرد. تا آن زمان فلافه نسبتی با ادبیات مکتوب ندارند و هر چند خود از زبانی بلیغ برای نشر افکارشان برخوردارند اما، به سمت آثار مکتوب ادبی روی نیابورده‌اند. به عبارتی می توان گفت متفکران در قرن پنجم قبل از میلاد – تا زمان سقراط – الزاماً نمی خواستند کتابی ادبی به وجود آورند یا اینکه یک ادیب، نویسنده و مؤلف باشند. اما افلاطون، شاگرد سقراط ذوق شاعری نیز داشت و حتی نقل است که تڑادی‌های یونان باستان را در قالب نمایشنامه‌هایی به نظم کشیده است. البته افلاطون بعد از آشنایی با سقراط از تباط خود را با شعر از دست داده و به مباحث دیگری اهتمام می‌ورزد. سقراط با ادبیات کلامی موافت زیادی نداشته چرا که «مغله‌گران» یا سوفسطاییان در آن عصر، سران به کارگیری ادبیات و استفاده از الفاظ برای فریب دادن مردم در دادگاه‌ها یا میدان دم‌وکراسی اتی بودند. آنان در عصری که شعر یونان نمایشنامه تنظیم می کند و این نشان می دهد تعبیر می کردند که از پیشرفت اندیشه ممانعت می کند. این در حالی است که در این اخصار شعر خود را «روح قوم یونانی» می‌انگاشتند و اشعار خود را بازتاب کننده تفکرات انسان یونانی و خدایان یونان می‌دانستند و سقراط و به تبع او افلاطون، چنین چیزی را قبول نداشتند و می‌خواستند شعرا روی به تفکری «منطقی و معقول» بیاورند و از اسطوره‌سازی‌های بیجا براتت جسته و به مخالفت با آن می‌پرداختند.

این مخالفت‌ها از این روست، و گرنه افلاطون خود، استفاده از شعر حماسی یونان قدیم را برای تربیت مردم قبول داشت و آن را مایه قدرت‌دهی و نیروبخشی به جوانان می‌دانست. حتی افلاطون رساله‌های خود را در قالب نمایشنامه تنظیم می کند و این نشان می دهد استفاده از ادبیات برای گسترش فلسفه مورد قبول این فلاسفه نخستین بوده است. برخی گزاره‌های فلسفی افلاطون نیز در قالب‌های ادبی مانند تمثیل بیان می شود

ادبیات پیوند دهنده نسل‌هاست

خودش و فرزندى را به پدر نسلى خودش، ایجاد، حفظ و ثبت می کند. زمانی ادبیات ما ربطی به ادبیات امروز ما نداشته است؛ مثلاً دوران قبل از اسلام که ایران ناگزیر ادبیاتی داشته، آن ادبیات، این ادبیات امروز ما نبوده است و ما از آن ادبیات خبری نداریم؛ حتی شاهنامه هم که دارد از آنها حرف می زند، یک چیز دیگر است؛ ادبیات ماست که دارد از زمانی چیزی را گزارش می کند که حالا راست

اندیشه

رهبان معجزه کار

ر

دروغش هم به‌عهده خودش است. بنابراین از آن زمانی که ایران ادبیاتش همین ادبیاتی است که امروز ما داریم، وحدت نسل‌های مختلف، با ادبیات حاصل می‌شود؛ یعنی با شعر، با کلام، با سخن – البته هنر – و یکی از اجزای آن، یعنی همین موسیقی‌ای که شما گفتید – یکی از بهترین وسایل انتقال ادبیات است.

رهبان معجزه کار
۱۳۷۰/۱۲/۵

د



در قرون اخیر فلسفه شاهد تحولات گسترده و نزدیک کردن بیان خود به مردم بوده است.از همین رو فلاسفه به ادبیان نزدیک شده‌اند. یا آثار فلسفی مناظره‌های ادبی به خودمی‌بیند یا اینکه بعضی فیلسوفان خود در قالب ادبیات انگاره‌های فلسفی خود را بیان می‌کنند. این ناشی از تفاوت نگرش نسبی به فلسفه نیز هست. فلسفه از مقطعی به بعد به سبک زندگی مردم ورود می‌کند و نیز اهمیت ادبیات در تعمیم گزاره‌های ذهنی به جامعه فلاسفه را ناگزیر از کار بست آن برای انتقال مفاهیم می‌نماید

متعکس می‌کرده است. البته در غرب خاصه در قرون میان ۱۶ تا ۱۸ر تباط میان ادبیات و فلسفه تا حدودی منقطع شد. فلاسفه در این دوره دیگر با گونه‌های ادبی چون نمایشنامه، شعر و رمان کاری ندارند و ساینتیسیسم وجه غالب فضای غرب می‌شود و در چنین فضایی هنر و ادبیات به حاشیه می‌رود. دانشمندان و فلاسفه بیشتر نیوتونی می‌اندیشند و فیزیک نیوتون را بر استفاده از واژگان برای اثبات گزاره‌های خود مرجع می‌شمارند. تا جایی که مثلاً کانت فیلسوفی کاملاً نیوتونی به حساب می‌آید.

رهبان معجزه کار

رهبان معجزه کار

چارلز دیکنز نویسنده انگلیسی باشد، مردمان تنها جهان خود را از رهگذر آثار دیکنز درک می‌کنند و نسبتی با هایدگر برقرار نمی‌کنند! مخالفت فیلسوفان کلاسیک با ادبیات اثر متقابل بر نویسندگان نیز داشت و تقریباً مخالفت مناظر ادبیان با فلسفه نیز مشاهده می‌شد. نمونه بارز از این نویسندگان، همینگی بود که مر تبا در کتب خود تاکید می‌کند از فکر کردن برهیز کنید و دشمن جدی روشنفکری به حساب می‌آید. او به شدت از مباحث فکری و عقلانی اجتناب می‌کند وقتی آثار او از جمله «دعای اسلحه» را می‌خوانیم، نوعی گزارش ادبی را مشاهده می‌کنیم که یک جهان اندوهناک و پوچ را به تصویر می‌کشد.

در عصر پست‌مدرن اما که ساختار شکنی فلسفه کلاسیک مدرن رخ می‌دهد، ادبیات خود را به تفکر نزدیک می‌کند و هم‌زمان با مرگ نسبی فلسفه و ظهور روشنفکران، تأملات جامعه غربی خود را در قالب ادبیات بروز می‌دهد. آثار فکری – فلسفی و عرفانی ادبیات غرب و نیز بسیاری از رمان‌های با کارکرد فلسفی و آینده‌نگرانه در جهان غرب حاصل این تغییر جهت و نزدیکی ادبیات به فلسفه است.

■ نسبت فلسفه و ادبیات در شرق

بر خلاف دنیای غرب، فلسفه شرق خاصه ایران، بیشتر روح عرفانی دارد و به همین دلیل بر خلاف فلسفه مکاتب ادبی دیگر که صرفاً بر مبنای ساینتیسیسم نضج یافت، از درونمایه لطیف‌تری برخوردار است. تا آنجا که بسیاری از فلاسفه ایران خود دارای طبع شعر بوده‌اند و اساساً می‌توان به آنها لفظ «حکیم» را منتسب کرد. انگاره‌های فلسفی و جهان‌بینی در آثار خیام در قالب رباعی‌هایی لطیف خود را بروز می‌دهند و حتی حکمایی چون سهروردی برای بیان دیدگاه‌های فلسفی خود از زبان شعر بهره می‌گیرند. عطار جهان‌بینی فلسفی خود را با زبان شعر و تمثیل بیان می‌کند و همه اینها در پیوند عنصر عرفان و فلسفه محقق می‌شود. ابن سینا سه حکایت تمثیلی معروف و رتبه یک دارد؛ سلامان و اِیسلام، تمثیلی درباره سیر نفس و رساله تمثیلی حی بن یظفان از داستان‌هایی است که ابن سینا برای بیان حکمت خود بهره می‌جوید.

نهایتاً اینکه رابطه فلسفه با ادبیات شرق و غرب به کلی با هم متفاوت است. زمانی که در ادبیات فارسی به شیخ شمس‌الدین بر خورد می‌کنیم، در حال خواندن شعر هستیم اما در واقع فلسفه می‌خوانیم. آثار تباطی پیوسته میان ادبیات و فلسفه که از ابتدا در غرب بدیدبینه‌ها شکل گرفت و در ادامه پس خصوصاً در دوران مدرنیته و تجدید حیات فرهنگی پس از قرن ۱۶ تا دوران پست‌مدرن ارتباط محکم بین فیلسوف و شاعر وجود ندارد و فیلسوف با شعر، نمایشنامه و رمان کار زیادی ندارد.

✪ دانشجوری ارشد زبان و ادبیات فارسی

نگاه

بررسی برخی آثار ادبی – فلسفی غرب

فلاسفه‌ای که هوس رمان نویسی کردند!

گیاه‌شناسی و تکامل – تحت تأثیر قرار می‌داد. این رمان علایق مختلف او را در تحقیقات شیمی انسانی، جاذبه‌ها ودفاعه‌ها، خوشبوپندی و واکنش‌هاش در خود جمع کرده است.

۳ – عقرب و فلیکس ۴: یک رمان طنز، اثر کارل مارکس

مارکس، در سال ۱۸۳۷ در ۱۹ سالگی، این متن را به‌منابه بخشی از یک رمان نوشت. این رمان ازبورد، شیطنت امیز و پر از بازی با کلمات و عناصر سبک تریسترام شنودی ۵ بود. همچنین عنوان سبک تریسترام شنودی شکل‌گیری این رمان بخشی از بحثی در حال شکل‌گیری با فلسفه ایدئالیستی آلمان است و فهم خوبی در خصوص نیازهای مادی خود و تقسیم جامعه به طبقات به دست می‌دهد: «انسان معمولی، کسی که به‌هیچ‌وجه حق برتری و ارشدبودن و اشراف‌زادگی ندارد، بسا طوفان‌های زندگی می‌گذند، خود را در دریای متلاطم می‌افکند و مروردهای حقوق پرموت‌های را از اعماق آن صید می‌کند.

پس صورت درونی ایده در برابر چشمانش در شکوه و عظمت پدیدار می‌شوند و او با شجاعت بیشتری برمی‌خیزد، اما کسی که القاب نیاکان اشراف‌زاده خود را به‌دوش می‌کشد فقط قطرات باران را تاب می‌آورد و از کوشیدن و آسیب‌دیدن می‌هراسد و در دست‌نویس پنهان می‌شود.»

۴ – نشانه‌ها ۱،۶. اثر انست بلوخ
بلوخ داستان نمی‌نوشت، اما برخی از نخستین نوشته‌های فلسفی او، مانند این مجموعه، با استفاده از مقالات، داستان‌ها، قصه‌های پربان و حکایات خنده‌دار شروع می‌شوند که شیوه مناسسی برای بر تواقفکنن بر ایهام لحظات ریسته و پرداختن به موضوعاتی است که هنوز نتیجه قطعی ندارند. این یعنی فلسفه به‌مثابه شعر.

۵ – گینستر ۱۰،۷. زی‌یگر فید کر اکاتر
گینستر رمانی اوتوبیوگرافیک است با قطعات فیلم‌های کم‌سدی چاپلین و نگاهی مملو از طنز تلخ به جهان، که راوی آن بیگانه‌ای از نسلی مرده است. این رمان با طنزی ناامیدانه

و تلخ به توصیف تجزیه انسان در عصر معاصر و ازبین رفتن فردیت در جامعه توده‌وار می‌پردازد. این رمان به زبان آلمانی نوشته شده و هنوز به



هیچ زبان دیگری ترجمه نشده است.

۶ – دکتر فاوستوس، اثر توماس مان
مان و تئسدور آدورنو، در حالی‌که زیر آفتاب سوزان «کالیفرنای آلمانی» رمق خود را از دست می‌دادند، با یکدیگر روی این رمان عظیم کار می‌کردند. این داستان، که درباره بربریت و عقلاست است، آهنگ‌سازی را به تصویر می‌کشد که چیزی شبیه به آرنولد شوینبرگ است. کار آردین لورکوهن – این آهنگ‌ساز فلسفه موسیقی جدید آدورنو توصیف شده است.

خود آدورنو به‌عنوان شیطان، در هیئت یک «ظفر به‌دراز و منتقد، که خودش هم تا جایی که فکر کردن به او اجازه دهد، آهنگ می‌سازد»

در این رمان حضور دارد.

۷ – گنج‌ایندین گیوه، اثر آنتودور آدورنو
آدورنو این لیبرتو (متن یک اپرا) را در اوایل قرن‌های ادبی دیگر که معمولاً فرم‌های کوتاه بودند، یعنی حکایت‌های تمثیلی کلاکایی، قطعلات طنزی را راجع به شرایط زندگی خود او، داستان‌های سوررئال و خیالی، اسطوره‌های اولیه برای کودکان و داستان‌هایی که از نظر روان‌شناختی واقع‌گرایانه بودند.

این نوشته‌های ادبی درست همانند نوشته‌های فلسفی او، راجع به سفر، بازی، قمار، عشق، سر نوشت، سنت ادبی، روابط میان نسل‌ها و کنش و واکنش‌ها هستند. نام یکی از نخستین داستان‌های او ششیلر و گوته؛ بصیرت یک مرد عامی است. این داستان، توهمی شگفت‌انگیز راجع به تاریخ ادبیات آلمان است که حول یک هرم شکل می‌گیرد و تا مرز تباهی و سقوط به‌دست شیطان پیش می‌رود.

۲ – هم‌خونی داوطلبانه، اثر یوهان ولفگانگ فون گوته
گوته مرد بسیار زرگی است؛ شاعر، مدیر، سیاستمدار، نمایشنامه‌نویس، نویسنده داستان‌های کوتاه و رمان نویس. او به‌سوسی دیدگاه‌های فلسفی کشیده شد که نوشته‌های ادبی او را – به‌اندازه آمیزش‌های طبیعی فلسفی او درباب نظریه رنگ‌ها و نورشناسی،

بعضی از متفکران، برای بیان اندیشه‌های خود‌از تکنیک‌های تخیل و خلاقیت در رمان و داستان بهره گر فته‌اند. فلسفه معمولاً خشک و بی‌روح است و بیش از آنکه با هنر سرو کار داشته باشد با ریاضیات دمخور است. اما برخی از فلاسفه‌ها، در رابطه با زبان، شیطنت یا حساسیت شاعرانه نشان می‌دهند. اثر بزرگ هگل، «پدیدارشناسی روح» را می‌توان به‌عنوان رمانی مطالعه کرد که در آن شخصیت‌ها، یعنی ارواح تجسد یافته، در جهان و تاریخ گام‌به‌گام به پیش می‌روند.

فلسفه معمولاً خشک و بی‌روح است و بیش از آنکه با هنر سرو کار داشته باشد با ریاضیات و دادگاه دمخور است، اما برخی از فلاسفه‌ها، در رابطه با زبان یا صور روایی، شیطنت یا حساسیت شاعرانه نشان می‌دهند و حتی برخی، به‌معنای ادبی یا خیالی کلمه، نظردورزی می‌کنند. برای نمونه، ژان بودربار اصطلاح «استان‌نظر‌ی‌های» ۱ را وضع کرد و درباب سناریوهایی برای جهان‌های واقعی را آینده به تأمل پرداخت که از داستان‌های علمی – تخیلی نیز عجیب‌تر و هیجان‌انگیز تر بودند. در مورد او، این بخشی از خواست طغیان علیه بی‌معنایی نشانه‌ها و معانی بود.

هنگامی که کاپیتالیسیم صنعتی، با جنگ‌ها و کارخانه‌هایش، اروپا را به لرزه‌انداخته، فرم ادبی به موضوعی حیاتی برای فیلسوفان ناخرسد تبدیل شد، به‌ویژه آن فیلسوفانی که در آلمان شکست خورده و در مکتب هگلی، با معنای خاصش از تاریخ جهان و روش دیالکتیکی، آموزش دیده بودند. برخی شعر حماسی جهان به‌ظاهر هماهنگ و نظام‌یافته باستان را در دوره مدرن دست‌رسی‌ناپذیر می‌دیدند. دوران مدرن رمان را به دنیا عرضه کرده بود؛ فرمی ادبی که به‌صورت فردی نوشته و خوانده می‌شد.

نظریه رمان جرج لو کاج که در زمان جنگ جهانی اول نوشته شد، پرسوزن‌های سقوط کرده زندگی مدرن را به‌منابه افراد بی‌خانه (به‌معنای غیرمادی کلمه) و تهی‌ از معانی بر تر توصیف می‌کند.

صور رمان در جهانی شکل گرفت که در آن زندگی درونی افراد، انقلاب و سرخوردگی همراه شدند و با هم درآمیختند. در اوایل قرن بیستم،